

نقش ناسیونالیسم در تراژدی کرد

ایرج آذرین

کارگر امروز شماره ۱۴، خرداد ۱۳۷۰

در اواسط ماه مه یک کنسرت خیریه در ومبلی ختم توجه رسانه ها را نسبت به مساله کرد بنحو سمبولیکی اعلام کرد. با استقرار "اردوگاههای امن"، و با حضور رهبران کرد در بغداد و خبر توافق آنها با دولت مرکزی، ظاهرا افکار عمومی جهانی دیگر موجب چندانی برای توجه به مساله کرد نداشت. مساله کرد نخست به مساله "آوارگان کرد" تنزل داده شد، تا بعد حتی ریشه های سیاسی فاجعه آوارگی نیز در هیاهوی زودگذر اقدامات خیریه مسکوت بماند.

اما، برخلاف افکار عمومی، مردم کرد نمی توانند به همین سادگی فاجعه آوارگی را فراموش کنند. مردم کرد بهای انسانی سنگینی را تا همینجا پرداخته اند. آوارگی هنوز ادامه دارد و، وقتی هم تمام شود، عواقب رنجبار آن تا سالها با این مردم خواهد بود. علاوه بر این، سرنوشت آتی مردم کرد از نظر سیاسی تماما در گرو اینست که چه تبیینی از رویدادهای چند ماه گذشته در کردستان عراق در میان مردم کرد مقبولیت خواهد یافت.

قربانیان امپریالیسم، ناسیونالیسم، و ناسیونالیسم

فاجعه آوارگان کرد نه فقط از نظر زمانی بلکه از نظر سیاسی نیز با جنگ آمریکا در خاورمیانه پیوستگی دارد.

اهداف اصلی سیاست آمریکا از جنگ با عراق ابدا به منطقه خاورمیانه و تغییر جغرافیای سیاسی آن، و حتی به مساله نفت، مربوط نبود. آمریکا برای تامین نقش هژمونیک خود در جهان پس از جنگ سرد نیاز به یک قدرت نمائی نظامی و تحکیم پیمان ناتو و موقعیت خود در آن داشت. اشغال کویت بهانه تعقیب این هدف آمریکا به قیمت یکی از خونبارترین جنگهای تاریخ شد. به این ترتیب میدان نظامی جنگ، خاورمیانه بود، بی آنکه آمریکا طرح خاصی برای آینده سیاسی منطقه داشته باشد. به سبب پیچیدگی سیاسی منطقه، آمریکا نمی توانست و نمی خواست به ریسک بدیهه پردازی سیاسی دست بزند. حتی اگر ارتش آمریکا خاک عراق را تماما اشغال می کرد (چیزی که مدعی بود در توان دارد) هنوز به این معنا نبود که می تواند حکومت مطلوب آمریکا را بقدرت برساند. هر حکومتی که مستقیما در نتیجه پیروزی جنگی آمریکا به قدرت می رسید تضاد ابدی با ناسیونالیسم عرب را، در داخل و خارج عراق، بجان خریده بود. (چنین حالتی بخاطر امتیازی که برای اسرائیل بهمراه داشت نیز از نظر بسیاری از دولتهای عربی مخالف دولت عراق قابل قبول نبود.) به این ترتیب،

سیاست آمریکا از همان پیش از شروع جنگ چنین اعلام شد که تغییر حکومت عراق هدف نیست، در عین اینکه بوش، چه در طول جنگ و چه بهنگام ختم جنگ، اعلام می‌کرد که البته ترجیح می‌دهد نیروهای داخلی عراق، چنانچه بتوانند، حکومت جدیدی بر سر کار بیاورند.

این نامعینی سیاست منطقه‌ای آمریکا به این معنا بود که "در باغ سبزی" را، هرچند در دور دست، نشان اپوزیسیون عراق میداد. اپوزیسیون عراق، از ناسیونالیسم کرد گرفته تا حزب الله شیعی، برای منطبق کردن خود با این سیاست احتمالی آمریکا انواع ائتلافها را شکل دادند، و چنان خوشباورانه به این سیاست آویختند که نخواستند ببینند هر حکومت جانشینی در عراق از نظر آمریکا نمی‌تواند مطلوب شمرده شود. ملقمه ائتلافی ناسیونالیستهای کرد و حزب الله عراق و حزب شیوعی، بعنوان یک حکومت آلترناتیو، نمی‌توانست از طرف غرب جدی گرفته شود. اولاً ترکیبی بی‌افق واحد و ناپایدار می‌نمود، و ثانیاً پیچیدگی‌های بیشتری در منطقه ایجاد می‌کرد. پس آمریکا هر چه بیشتر به این متمایل شد که تغییر در حکومت عراق تنها وقتی می‌تواند مطلوب باشد که از درون سیستم فعلی صورت بگیرد، و جرج بوش نیز آشکارا اعلام کرد که ترجیح آمریکا اینست که ارتش عراق و مقامات دولت فعلی حکومت را تعویض کنند.

از نظر احزاب ناسیونالیست کرد در عراق هیچ چیز طبیعی‌تر از این نبود که خود را یکسره به آمریکا گره بزنند. در واقع مدتها بود (پیش از فروپاشی بلوک شوروی) که احزاب ناسیونالیست کرد تلاش می‌کردند به غرب تفهیم کنند که صادقانه مایلند مطابق قوانین آنها بازی کنند. با وقوع بحران کویت ناسیونالیسم کرد دریافت که در جدال دهها ساله‌اش با حکومت مرکزی عراق سرانجام امکان همسوئی با قویترین ائتلافی که جهان به یاد دارد را در یک تندپیچ استثنائی تاریخ یافته است. ناسیونالیسم کرد بآدمان امید خود را بر تویهای ناوگان آمریکا آویخت.

پس از شکست عراق، اپوزیسیون کنترل چندین شهر را بدست گرفت و کردستان عراق تماماً بدست نیروهای کرد افتاد. حکومت عراق که در تعقیب جاه‌طلبی‌هایش در کویت ناکام مانده بود، مبارزه مرگ و زندگی را برای حفظ موقعیت بلامنازع ناسیونالیسم عرب در داخل عراق آغاز کرد. اگر ناسیونالیسم عرب در انتهای یک جنگ فرساینده سهم سیاسی و اقتصادی بیشتری در سرمایه‌داری جهانی نتوانست بگیرد، سهمی از قدرت و ثروت کشور خودی را به هر بهایی می‌خواست حفظ کند. ارتشی شکست خورده و قصابی شده، اکنون خود قصابی می‌کند. غرور ملی‌ای لگد کوب شده، بازیابی حرمت خود را اکنون در پایمال کردن ملتی دیگر جستجو میکند. کینه‌های کهنه مجهز به سلاحهای مدرن، ترکیب مرگباری است. مصائب آوارگی که دو میلیون مردم کرد سرآسیمه به استقبالش رفتند، خود بهترین تصویر از سرنوشتی است که اگر در برابر ارتش عراق برجای می‌ماندند در انتظار خود می‌دیدند.

خلاصه کنیم: لشکرکشی آمریکا به منطقه و جنگ با عراق آرایش سیاسی منطقه را درهم ریخت و معادلات سیاسی جدیدی برقرار کرد. ناسیونالیسم کرد و ناسیونالیسم عرب در عراق، تخاصم سنتی خود را اینبار در رابطه با یک سلسله سیاستهای بین‌المللی به یک جنگ تمام عیار رساندند. رویدادهای اخیر کردستان عراق که به آوارگی میلیونی مردم کرد منجر شد ماحصل عملکرد این سه مولفه اصلی (سیاستها و جنگ امپریالیستها، ناسیونالیسم عرب در عراق، و ناسیونالیسم کرد) بوده است.

کارنامه ناسیونالیسم کرد

از میان این سه مولفه، خصوصاً بازشناختن سهم ناسیونالیسم کرد در فاجعه اخیر برای کارگران کرد اهمیت

اساسی دارد. چرا که نقش عامل مستقیم سرکوب روشن است، و تشخیص اینکه سیاستهای امپریالیستی خلاف منافع مردم کرد است اکنون برای هیچکس دشوار نیست. اما ناسیونالیسم کرد، به یمن سالها هژمونی بلامنازغش در کردستان عراق، بناحق بمنزله عکس العمل موجهی نسبت به موقعیت تحت ستم مردم کرد تلقی می شود. رویدادهای اخیر بروشنی بیگانگی ناسیونالیسم با منافع کارگران و زحمتکشانش را نشان داد، و این مبرمترین درسی است که کارگران کرد می باید از این تجربه خونبار بگیرند.

اینکه امروز رهبران ناسیونالیست کرد مشغول مذاکره با دولت عراق هستند خود اعتراف به طی کردن یک دور باطل است. انگار تمام سیاستهای چندین ماه گذشته این احزاب چیزی جز یک بخت آزمائی برایشان نبوده است. اما بهای شرکت در این لاتاری سیاسی را مردم کردستان عراق با آوارگی بزرگ پرداختند. جریان ناسیونالیستی کرد، مطابق معمول، جسارت قبول مسئولیت شکست را ندارند. اینست که تراژدی ای را که خود از عوامل شکل دهنده اش بوده اند "شکست مبارزات مردم کرد" معرفی می کنند، و مدعی اند که دلیل این شکست اینست که "آمریکا پشت ما را خالی کرد".

ما نمی دانیم که ماموران دست سوم وزارت خارجه آمریکا چه وعده هایی برای پشتیبانی به احزاب ناسیونالیست کرد داده بودند، اما واقعا نیازی به اطلاع از این جزئیات برای ارزیابی عملکرد ناسیونالیسم کرد نیست. مساله این نیست که هر تحلیلگر سیاسی از پیش بروشنی می دید و می گفت که محال است آمریکا به پشتیبانی اپوزیسیون کرد و شیعی دوباره جنگ را از سر بگیرد. مساله حتی این نیست که جریان ناسیونالیستی در زد و بند بین المللی، یعنی عرصه ای که قرار بود تمام تجربه و هنرش در آن باشد، به گفته خودش، فریب خورد. نه، انتقاد ما نه به شکست این استراتژی، بلکه اساسا به نفس این استراتژی است. سوال به سادگی اینست که حتی اگر بقول خودشان آمریکا به قول پشتیبانی اش عمل می کرد، چه افق سیاسی و اجتماعی ای در برابر جامعه عراق، یا کردستان عراق، قرار می گرفت؟ چه به روز زحمتکش و کارگر کرد می آمد؟

قرار گرفتن در اردوی جنگی آمریکا در خاورمیانه خود معنای روشنی دارد. در سراسر جهان تمام جنبشهای مترقی علیه جنگ آمریکا اعتراض کردند. بسیاری از فعالین اتحادیه های کارگری در آمریکا به مخالفت با اهداف امپریالیستی دولت بوش برخاستند. کارگران بندر مارسلی در فرانسه حاضر نشدند ساز و برگ جنگی به مقصد خلیج را بار بزنند. دهها هزار تن از مردم فرانکفورت پایگاه نظامی آمریکا در آلمان را به محاصره زنجیر انسانی در آوردند. اما احزاب ناسیونالیست کرد در عراق، خود را نه در کنار این صف جهانی، بلکه در مقابل آن، در اردوی بوش و میجر و تاجر جا دادند. نتیجه این سیاست اکنون اینست که تلویزیونهای اروپائی با غرور تصاویر زحمتکشانشان کرد را نشان می دهد که، مستاصل از آوارگی، برای ورود تفنگداران دریائی آمریکا و انگلیس کف می زنند. یا کودکان کرد را با لباسهای محلی در لندن نشان میدهند که برای دادخواهی به در خانه تاجر در لندن فرستاده شده اند. همان تاجری که دشمن شماره یک معدنچیان بریتانیاست، که قانون "مالیات محلی" او کمر کارگران بریتانیا را می شکند. کارگران بریتانیا چه احساسی نسبت به این جنبش باید داشته باشند؟ اتحادیه های کارگری آمریکا که با جنگ بوش در خاورمیانه مخالفت کردند چه قضاوتی درباره جنبشی که در کنار دولت آمریکا قرار گرفت باید داشته باشند؟

جریان ناسیونالیستی مردم کرد را از صف جنبشهای ترقیخواه جدا کردند و به صف مقابل فرستادند. قضاوت نیروهای پیشرو اجتماعی در مورد جنبشی که ناسیونالیسم کرد در عراق نمایندگی اش کرد نمی تواند بهتر از قضاوت در مورد جنبشهایی در آنگولا و افغانستان باشد که یونیتا یا مجاهدین اسلامی در راسش قرار دارند. افق اجتماعی ای که در صورت موفقیت استراتژی ناسیونالیسم کرد در عراق، یا دستکم در کردستان عراق باز می شد تماما در طیف عملکرد دولتهای گوش بفرمان و متحد آمریکا در جهان سوم، نظایر حکومت السالوادور،

قرار دارد.

ستم ملی و حرکت توده

ناسیونالیستهای کرد می‌توانند ادعا کنند (و ادعا می‌کنند) که اگر در صف متحدین آمریکا قرار گرفتند برای این بوده که در این میان فرصتی برای احقاق حقوق ملی کرد می‌جستند. ستم ملی‌ای که به مردم کرد اعمال می‌شود به آنها حق می‌دهد که در وهله اول به منفعت ملی خود بیندیشند و مناسبات سیاسی بین‌المللی‌شان را بر این مبنا تعیین کنند. آنها از قرار گرفتن در صف متحدین آمریکا اهداف ویژه خود را دنبال می‌کردند.

نخست باید گفت که واقعیات رویدادهای اخیر گویای اینست که احزاب ناسیونالیست کرد از آنجا که تصور می‌کردند با تراشیدن یک حکومت آلترناتیو برای عراق شانس بیشتری نزد غرب و آمریکا خواهند یافت، یکسره به ائتلافهای کشوری روی آوردند و تلاش‌کردند تا هیچگونه صحبتی از مطالبات ملی کرد بمیان نیاورند. اما از این هم که بگذریم، نفس این اعتقاد که تعقیب منفعت ملی کرد یگانه معیار است خود یک استدلال تماما ناسیونالیستی است که حکم ورشکستگی اخلاقی و سیاسی جریانات ناسیونالیسم کرد را در خود نهفته دارد. مطابق این استدلال، ناسیونالیسم کرد کاری به این ندارد که لشکرکشی امپریالیستی آمریکا به خاورمیانه میلیتاریسم را بر جهان حاکم می‌کند، هژمونی امپریالیسم آمریکا را تثبیت می‌کند، و صحنه سیاست جهانی را به راست می‌چرخاند. چرا که کفایت به قیمت همه این عقب‌گردهای جهانی، او به حق ملی خود برسد. روشن است که چنین دیدگاهی هیچ پایه مادی‌ای برای پیوند با و جلب همبستگی سایر جنبشهای پیشرو اجتماعی قائل نیست، بلکه تنها می‌تواند به سیاست بازی، یعنی زد و بندهای مقطعی با هر قدرتی که موقتا بصلاح بداند مشغول شود. از همین رو وقتی ناسیونالیسم کرد از کسب حقوق ملی سخن می‌گوید، شرایط اجتماعی برابری ملی را مد نظر ندارد، بلکه منظورش بسادگی سهم خواهی از قدرت برای حزب ناسیونالیست مربوطه است.

چنین دیدگاهی، که به تضاد کسب حق ملی با اهداف سایر جنبشهای پیشرو اجتماعی قائل است، در عمل به ضدیت با منافع کارگران و زحمتکشان همان ملت منجر می‌شود. نمونه‌های این امر در تاریخ کردستان فراوان است. عملکرد ناسیونالیسم کرد در عراق در جریان جنگ آمریکا در منطقه نمونه بارز چنین عملکردی است. همین یک نمونه بس که با دامن زدن به شکاف ملی بین کارگران عرب و کرد امر ایجاد وحدت کارگران در عراق را سالها به عقب برد.

اینجا باید به یک مساله مهم جواب گفت: آیا شرکت وسیع توده‌های زحمتکش و کارگر کرد در حرکت اخیر (شرکت وسیعی که ابعاد عظیم آوارگی شاهد تلخ آنست) جنبش کارگری و کمونیستها را به ابراز همبستگی و سمپاتی با این حرکت ملزم نمی‌کند؟

بدیهی است که اگر توده مردم کردستان که در رویداد اخیر سر به شورش برداشتند به سبب انطباق منافعشان با اهداف سیاسی جریانات ناسیونالیست نبود، بلکه عکس‌العمل موجهی بود نسبت به موقعیت تحت ستمی که در آن قرار دارند. موقعیت فرودست مردم کرد البته باید از سمپاتی هر جنبش عادلانه‌ای برخوردار باشد، و سرکوب این مردم، تحت هر بهانه‌ای، محکوم است. اما نفرت از عاملین مستقیم کشتار و آوارگی مردم کرد نباید به چشم فروبستن بر خصلت سیاسی این حرکت منجر شود. انگیزه شریف و برحق کارگران و مردم تحت ستم کرد بطور اتوماتیک این حرکت معین را مترقی نمی‌کند. بلکه باید به خصلت سیاسی ابژکتیو این حرکت توجه کرد.

واقعیت اینست که کارگران و زحمتکشان کرد با انگیزه برحق خود، در خدمت حرکتی برای اهداف ناسیونالیسم کرد در آمدند، حرکتی که نه فقط با اهداف و آرمانهای طبقاتی کارگران کرد در تضاد بود، بلکه حتی برای احقاق حقوق ملی نیز نبود. حرکتی که جبهه‌گیریهای بین‌المللی و ائتلافهای داخلی جریان‌ات ناسیونالیست کرد هم خصلت و هم سرانجام محتوم آنرا بسیار پیش از شروع شورش شهرهای کردستان رقم زده بود.

باز واضح است که کارگران و مردم کردستان می‌توانستند مستقل از جریان‌ات ناسیونالیستی کرد، جنبش برحق خود را در هر زمان که مناسب بدانند آغاز کنند، اما اتفاقی که افتاد این نبود. شرکت وسیع توده‌ها در جریان شورش شهرها، نظیر تمام موارد تاریخی که توده‌ها مجال ابراز وجود می‌یابند، بیشک طرح خواسته‌های اصیل کارگران و زحمتکشان کرد، اشکال سازمانیابی مستقل آنها، و اقدامات و ابتکارات توده‌های را از پائین به‌مراه آورد. اما این هنوز فاصله زیادی با یک جنبش سیاسی مستقل دارد. جنبش کارگران و توده‌های کرد تنها وقتی می‌توانست جنبشی مستقل از حرکت ناسیونالیستی باشد که به چشم انداز سیاسی متفاوتی متکی باشد، و چنین نبود. شروع شورش شهرهای کردستان، اوج گرفتن سریع آن، و به بن‌بست رسیدن و فروپاشی آن همه و همه مطابق با تشخیص احزاب ناسیونالیستی از موقعیت و امکان پیروزی و محتوم بودن شکست‌شان پیش رفت. همین واقعیت کافیست تا نشان دهد افق سیاسی ناسیونالیسم کرد سلطه بلامنازعی بر حرکت اخیر در کردستان عراق داشت.

مثل هر حرکت بزرگ اجتماعی دیگر، قطعاً بازنگری رویدادهای اخیر درسهای مثبت و منفی‌ای برای کارگران و زحمتکشان کرد دارد. چه بسا ابتکارات توده‌ای، اشکال سازمانیابی، شعارها و شیوه‌های مبارزه سیاسی که در دل این حرکت انجام گرفت و می‌تواند دستمایه مبارزات آتی کارگران کرد باشد. اما هیچیک از این تجربیات مثبت بر تشخیص خصلت اصلی و عمومی این حرکت نباید سایه اندازد. مهمترین تجربه رویدادهای اخیر برای کارگران و زحمتکشان کرد همین است که بدون گسست از ناسیونالیسم، بدون طرح سیاستهای مستقل در تقابل با ناسیونالیسم، دستاوردهای بیشترین قهرمانی‌ها و فداکاری‌های آنها در مبارزه یا یک شبه دود می‌شود و به‌یاد می‌رود، و یا در فردای پیروزی ناسیونالیستها مصادره شده و علیه آنها بکار گرفته می‌شود.

بدیل سوسیالیستی در کردستان

سوسیالیسم در کردستان نمی‌تواند به انتقاد از کمبودها و نارسائی‌های ناسیونالیسم کرد محدود بماند، نمی‌تواند صرفاً از اشتباهات تاکتیکی ناسیونالیسم گله کند، یا تا وقتی چنین می‌کند برآستی سوسیالیسم نیست، بلکه همانطور که معمول همه عالم بوده است، ناسیونالیسم چپی است در لباس سوسیالیسم. سوسیالیسم تنها می‌تواند خود را بتمامی و از بنیاد در برابر ناسیونالیسم کرد قرار دهد و ضدیت او را با منافع کارگران و زحمتکشان افشا کند. در رویدادهای اخیر کردستان عراق سیاست سوسیالیستی غائب بود.

سیاست سوسیالیستی نمی‌توانست تنها با شروع شورش توده‌های و جنگ با دولت مرکزی خود را آغاز کند. نمی‌توانست و نباید تنها به افشای محاسبه خطای ناسیونالیستها بر حمایت آمریکا اکتفا کند. سیاست سوسیالیستی در کردستان ابداً نفس‌پیگیری بیشتر در امر رفع ستم ملی نیست. بلکه از بنیاد بر منافع متفاوتی متکی بودن است. سیاست سوسیالیستی آغاز کردن از منافع بین‌المللی طبقه کارگر است. سیاست سوسیالیستی در کردستان تنها در این چارچوب، یعنی در متن مبارزه برای منافع طبقه کارگر جهانی، قادر می‌شود مبارزه برای رفع ستم ملی را بطور واقعی، یعنی از زاویه منفعت اکثریت کارگر و زحمتکش ملت کرد، دنبال کند. تشکیل یک دولت کرد که مطیع و متحد آمریکا و انگلیس باشد (حتی اگر سیاست امپریالیستها بر این قرار می‌گرفت، که نگرفته) چه نفعی برای کارگر و زحمتکش کرد دارد؟

سیاست سوسیالیستی اگر می‌خواست در شورش اخیر شهرهای کردستان نقشی مستقل بیابد، می‌بایست از همان شروع بحران کویت، یعنی همان وقتی که احزاب ناسیونالیست پایه حرکت خود را ریختند، آغاز کند. سیاست سوسیالیستی می‌بایست در تقابل با ناسیونالیسم کرد، از جانب کارگران کرد به همه دنیا اعلام می‌کرد که اگرچه خود در عراق در استثمار و ستم است، اما این لشکر کشی را نه فقط منجی خود نمی‌بیند بلکه به این سبب که دست آمریکا را در جهان قویتر می‌کند مغایر با منافع همه کارگران جهان و از جمله منافع کارگران کرد می‌داند. سوسیالیسم در کردستان می‌بایست از همان ابتدا جای خود را در اعتراض جهانی علیه سیاستهای آمریکا و متحدینش بیابد. سوسیالیسم در کردستان می‌بایست با کارگران و زحمتکشان عرب اعلام همبستگی می‌کرد و خود را در مضایق آنها در جنگ آمریکا شریک می‌شمرد. جهان باید می‌دید که ناسیونالیسم کرد که در کنار آمریکا موضع گرفت، تنها صدایی نیست که از کردستان برمی‌خیزد.

تنها چنین جریانی که به کارگران جهان و کارگران عرب نشان داده بود رو در روی ناسیونالیسم خودی ایستاده است، می‌توانست از هر فرصت مناسبی برای گسترش مبارزه خویش سود برد و از همبستگی کارگران همه کشورها و ملت‌ها برخوردار باشد.